

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المملكة العربية السعودية

وزارة التعليم العالي

جامعة أم القرى

مكتبة الملك عبدالله بن عبدالعزيز الجامعية

قسم المخطوطات

بداية المصطلح



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ اسْتَعِينُ

الحمد لله الذي ارسل رسلا مبشرين ومنذرين ليلا يكون للناس على حجة بعد الرسل وخص من يشاء من عباده بالهداية اليه على اعدال الطواغيت واقوم السبل واقام على نياته في نبوته شواهد صادقة وعلية جلالة في رسالته وللاطلاقة الكاملة وجعلها وسيلة الى محبته التي هي اصل كل سعادة ووزيعة الى متابعتها التي هي استكمال عبادة صلي الله عليه وسلم وعلى سائر النبيين والكل وسائر الصالحين نهاية ما ينبغي ان يسألوا سألوا عن كل ما ذكره الذكرون وكلما غفل عن ذكره الغافلون وسلم تسليم الكيفية **ابعد** نموده مي ايد كه نخستين ركن زاركان اسلام بگله شمشاد است و حقيقت ايمان تصديق بمضمون آن مشتمل بر دو امر است يكي ترار بر وجه ايت هي سبحانه و تعالى ذكر و دين بان و دويم ترار است و رسالت محمد رسول الله صلي الله عليه وسلم ذكر و دين

و در رساله

بان دويم ترار نبوت و رسالت محمد صلي الله عليه وسلم ذكر و دين بان و امر اول و فني معتبر است كه مقتبس از شكوة نبوت باشد كه اگر بجز دو لايل عقلي كه تفا كند چون فلاسفة از شكوة نبوت نيكه ندمند نجات نيست بس سر سيمه دولتها و سرايمه كبر سعادتها اقرار و تصديق بنبوت محمد است صلي الله عليه وسلم و آن متضمن ايمان است باوردن و اصل و دين تصديق و ايمان مناسب و جنيت است بان حضرت صلي الله عليه وسلم و اصل فطرت و طبقات مردم درين معني متفاوت بعضي از آن قبيلند كه حكيم آن مناسب است در ايشان چنان قومي بود كه بجز مشاهده حال ما كمال انحضرت لي افتراح معجزات سعادت ايمان بوي مشرف شد تا از عباد الله بن سلام رضي الله عنه آرنده كه وي گفت كه چون رسول الله صلي الله عليه وسلم در دنيا رفت رفتم تا بوي نظر كنم چون ديدم او بيشناختم كه روي دي روي دروغ كويي است امير المؤمنين عمر رضي الله عنه روي عبد الله بن سلام را رضي الله عنه از حال بعثت صلي الله عليه وسلم پرسيد گفت انا اعلم به مني يا بني يعني معرفت من بصدق نبوت از معرفت من كمال پسر من زيادتر است امير المؤمنين عمر رضي الله عنه گفت اين چگونه تواند بود گفت كه ممكن است كه پسر من چنان رفته باشد و در شان محمد صلي الله عليه وسلم و صدق نبوت او قطع شك باشد راز امانيت امير المؤمنين عمر رضي الله عنه سر او را بوسه داد و از او پرسيد بسمي رضي الله عنه آرنده كه گفت بسوي رسول الله صلي الله عليه وسلم آدم دي را

عبدالله بن سلام با تخفيف الاله اسما بوقول حضرت نبوي الكرام صلوات الله عليهم اجمعين نسبتا النبي صلي الله عليه وسلم و فضل شهوره احوال و نبوت با كبريائيته است و در بعضي

آدم

ابو ربه كبر الاله اسما بوقول بعد المشككة صحابي

مکونه و بجز نشرو قیامت و بهشت و دوزخ و غیره آورده امی پیغمبر صلی
 الله علیه و آله بیان نداشتند و جماعتی دیگر هستند که اگر بخواهند منقولست از آیات
 و معجزات کجی ظاهر قرار میکنند اما بهر حال اول میکنند و بر معنیهای محل
 میکنند که آنرا از حد اعجاز بیرون می برد و معجزات را بلکه خوارق عادت
 را مطلقاً در انواع کید و تدویر اجلاف را معتقد خود می سازند و نفوذ باسد
 من شود در انفس و من سیات اعمالنا من بعد من الله فلا مضل له و من یضلل
 فلانها دی له و چون مشاهده آیات و معجزات با استماع از عدول و تقاضا
 چنانکه دستی نیست به بعضی از اهل سعادت موجب اصل ایمان است
 و نسبت بعضی دیگر موجب زیادتى ایقان و اذعان لاجرم علمای دین
 و متقیان آثار رسیده المرسلین صلی الله علیه و آله شفقته علی امتیه و ترغیباً
 فی متابعت و سننه در ذکر شواهد نبوت و دلایل رسالت و هی کتب ختمه
 در بیان آن حد از سایر احوال و آثار مصنفات پرداخته و چون این
 فقره بمطالعه بعضی از آنها مشرف شد و فایده مطالعه آنرا که قوت محبت و ایمان
 چسب متابعت است در خود باز یافت خواست که از آن فایده سایر
 مسلمانان مستفیع شوند و تخصیص غزالی که این فقره نسبت بایشان صدق
 و محبتی و خلوص عقیدتی است و بیشتر ازین استعدای جمع نفحات الهیه
 من صفات القدس که در بیان سیر و احوال شیخ صوفیه است کرده
 بودند لاجرم آنچه در کتب پراکنده بود تمهیداً کلمه در یک جای جمع
 کرده شد و تمهیداً لفایده عبارت فارسی ایراد افتاد و طلباً للاقتضا

و بجز آنکه با وجود این آثار برای استمال ضروری
 علوم و استجاب مانع از ایشان دعوی
 کرامات و خوارق عادت میکنند هم

حذف طرق فحشه و آسانند متشوع کرده آمد و چون کمالی که تا بجز ابو سبط
 متابعت حاصل میشود شاهد کمال متشوع است و کرامت و فضیلت که از
 است ظاهر می گردد و از قبیل معجزات پیغمبر است نسبت ذکر بعضی احوال
 و آثار آل و اصحاب آنحضرت و تابعین و تبع تابعین تا طبقه صوفیه که در
 بیان احوال ایشان چنانکه کثرت علی حده کتبی جمع کرده شده بود و اما
 منظم گردانیده آمد و چون ثبوت نبوت آنحضرت بواسطه تو اثر اخبار
 بنوع معجزه بجای رسیده است که میباید سعادت مندی را در آن دغدغه
 اشتباه نمانده است پس فایده غبطه درین تألیف تقویت یقین راه
 نود و آن راه طریقت و خوانمزدان اهل حقیقت تواند بود و اگر آنرا
 بشوهد النبوه بتقویة یقین اهل الفتوة تسمیه کنند و در نمی نماید و
 ترتیب این مجموع بر مقدمه و هفت رکن و خاتمه نهاد شده **مقدمه** در
 بیان معنی نبی و رسول و آنچه تعلق بدان دارد **رکن اول** در بیان شواهد
 و دلایلی که پیش از ولادت آنحضرت ظاهر شده است **رکن دوم**
 در بیان آنچه از وقت ولادت تا بعثت ظاهر شده است **رکن سوم**
 در بیان آنچه از بعثت تا هجرت ظاهر شده است **رکن چهارم** در بیان
 آنچه خصوصیت یکی ازین اوقات نهشته باشد یا معلوم نباشد
 و در بیان آنچه دلالت آن بعد از وفات ظاهر شده باشد **رکن پنجم**
 در بیان شواهد و دلایلی که از صحب کرام و ائمه اهل بیت رضی الله تعالی
 عنهم بظهور آمده است **رکن ششم** در بیان شواهدی که از تابعین و

عظمی

رکن ششم در بیان آنچه از بعثت
 تا وفات ظاهر شده است

تا وی بول و غایط نکند چنانکه آهوی کرده بود **از آن جمله** آنکه هم امام
مستغفری رحمت گفته است که جامعی در سایه درختان حرم مشرف
آمده بودند گمان بچسند و نان خورشند اشتند یکی از ایشان
تیری در گمان نهاد و آهوی را سگار کرد و دیک بر نشاند و می
ناگاه تیشی عظیم از زیر دیک برودن آمد و آن قوم را تمام بسجده
بی نکه جاها و متاعهای ایشان بسوزد و آن درخت نرا که در سایه
آن بود دید سپی رسد **از آن جمله** عقوبات اهل اعتزال **امام پیغمبر**
رحمت الله آورده است که یکی از سلف گفته است که ما همسایه بود
و نابینا و قاری بود و حفظ کلام الله دهشت روزی ویرا با شخصی
نزاع افتاد گفت اگر قرآن مخلوق باشد خدای تعالی آیات او را از دل
من محو کرد انا دجون است بحفت خدای تعالی آیات قرآن از دل و
محو کرد چنانکه با مداد ان ندانست که قرآن چه خبر است چون گفتندی
که قرآن بخوان زبان می جنبانید و از وی آوازی می آمد که هیچ کس
نمی دانست که وی چه میگوید اهل وی از وی نیک داشتند و حرف
کردند تا بمر **از آن جمله** که هم از امام مستغفری روایت کرده
که یکی از سلف گفته است که پدر من عذاب قبر را امت کرد بود هر چند
در آن تاب با وی مناظره میکردم از آن بر نمیگشت یکشب با او
در خانه خفته بودم ناگاه صهطراب منزع تمام از خواب بیدار
شد و آواز داد که فلان بر حیز و جراح روشن کن چون حیرت

آوردم

آوردم گفت که در کف پای من نظر کن در کف پای وی نظر کردم
در کف پای وی اثر سوختگی بود و اینکه کرده بود بس گفت جهان دیدم که
بکورستان در آمدم و پای من بتبری فرو رفت و بسوخت و این
است بعد از آن بعد از آن بجزایب قیر ایمان آورد **از آن جمله** آنکه روزی
متوکل خانه که از آبگینه ساخته بودند و آب از بالای در بر آن می
گذشت در آمد و خواص و ندیمان با وی در آمدند در اثنای آنکه نشسته
بود خندان شد بعد از آن گفت که از سبب خنده من نمبر سید گفتند
اصحک الله سنگ یا امیر المؤمنین سبب خنده چیست گفت واثق
بالله درین محل با خواص خود بهمین صورت نشسته بود و من بر
بالای حجر روی ایستاده بودم با خواص خود گفتم که من بسی اند
کردم درین سله که خلق قرانست و در آن که مردم را بان خوانم
بسی قبول کردند بنا بر طبع آنکه در دولت است از مال و جاه
و بعضی بعد از زجر بسیار از ضرب و حبس و غیر آن و بنا بر تقوی
دین و کمال و رعایت قبول نکردند مراد درین امر شکی بدل آمده است
بمشائیه که قصداً آن کردم که این را ترک کنم و خوش درین نکتم
این ابی داود که از حاضران مجلس بود و درین سله غلوه داشت
گفت الله یا امیر المؤمنین زینهار که این سنت را خود زنده

گرفته همسرانی متقدمان بسی بسیار که در نزد رسیدند با کجای نور
خدای تعالی برای خیر و نجات ترا بر آنچه کردی در حق اسلام و در
باب مبالغه بسیار کرد و خوف آنرا که مبادا که این مذمب بر کرد
و اثنی گفت بیاید درین معنی مبالغه کنیم این است داود گفت خدا
تعالی مرا مخلوق گرداند در دار دنیا پیش از آن که با جنت روم اگر
انچه امیر المومنین بر آن رفته است از خلق قرآن حق نباشد و دیگر
گفت بدن من بجهنمای آمین و جنت باد اگر قرآن مخلوق نباشد و دیگر
گفت خدای تعالی مرا بدیوی گرداند بمثابه که ایشان و بیگانه از من بگریز
اگر قرآن مخلوق نباشد و دیگری گفت خدای تعالی مرا درشت گردان
مخلی میراناد اگر قرآن مخلوق و دیگری گفت خدای تعالی مرا در
در عسق گرداند اگر قرآن مخلوق نباشد و بعد از همه و اثنی
گفت خدای تعالی بدن مرا بسوزاناد در دنیا پیش از آخرت
اگر قرآن مخلوق نباشد بس متوکل گفت خنده من از آن بود که
این قصه طی طبر آمد سبب کس از آن جماعت که در حق خود عا کرده
بود مانند که مستجاب نشد و با کجای گفته بودند مستجاب نگشت
این است داود و مخلوق شد و بدن آن دیگری را بجهنمای آمین
دوستان تا مرد و آن دیگری در مرض اخر عوتی میکرد که از تن
آن کسی که بر آن نمیتوانست گشت هر چند عظم بکار می
بردند سود نمیداشت و آن دیگری را خانه بر بالای او بنا کردند

یک

یک کرد و دو کرد تا از آنی مرد و دیگری در دجله عسق شد و مرد
و اثنی را مرضی عارض شد که اطب بران اتفاق کردند که از
جوب زیتون تنوری می باید ساخت چنانکه از احکام بر براید و بعد
از آن خلع کنند و از سیت بر سارند و اثنی را سه ساعت
در آنی نشاند و بعد از آن بسرون آرد چون هوای سرد
در وی اثر کرد و جح وی عظیم خواهد شد و فرماد خواهد کرد که تنور
باز برید می باید که ویرا بتنور باز برسد و اگر نه هلاک خواهد
چون آنچه اطب اگر کرده بودند گفتند و از تنور بسرون آوردند
چنانکه کا و بانگ کند بانگ میکرد که مرا بتنور باز برید زان علی
وی ترحم کردند و ویرا بتنور باز بردند و فریاد می کرد و اهلها
که از تن بسرون آمده بود بطرف قید و بدن وی چون نیک شمشاد
چون بسرون آوردند فی الحال تفصیل عقوبات می لغان
بیشتر است که بتقریر بیان استیفای آن توان نمود چه طاهر است
که در هر روز کاری در هر دیاری جندان نکال و وبال متوجه حال
له با بظلم و زور و اصحاب فسق و فجور که از سنت نبوی در لغت
مضطربوی صلی الله علیه و سلم می و ز کرده اند میگردند و مس
خاص و عوام بستنی است بلکه هر کس را که باطن بسور ایمان منور شده
باشد از ملاحظه احوال خود تفاوت تمام میان اوقات طاعت
و زمان مباشرت معاصی و مخالفت درمی یابد نتیجتاً طاعت

ذوق و حضور و مکارم اخلاق و محسن اعمال است و ثمره معانی
هم که درت و ظلم و ذمایم اخلاق و ذمایم افعال و سکت نسبت
که همچنانکه آنها را از قبیل آنها از مقوله مشوبات است. **مشوبات است**
و فقنا الله و جمع المومنین لار کتاب الطاعات المفضی الی نزل
المثوبات جنبنا عن قرآن السات المودی الی المواخذة العفویا
انه خیر موفق و معین **یا ایست** الخ مفیض خیر و ملهم صواب
بوسیق ایراد آن داد در طی این کتاب امید است که چون مطالعه
کنندگان بر مضمون مطلع شوند و از ادراک معانی آن منتفع
باعت و مقصدی این جمع و تالیف را بدعا خیر و رحمت کنند
و باستدعای فضل **مشنوی المنظومه** و مکرمت امداد نمایند
لک الحمد والشکر بالجلال **یا** که صفت تمامی گرفت این مقال
در آن تتم اتمام آن است **یا** که تممت بود تا تاریخ سال
خدایا مان سرور نبیا **یا** که وجهت طور نبوت کمال
صبح و باش که بر کسالتا **یا** فروع هدی بنیان صحبت آن
باتباع و اتباع و اتباعشان **یا** مقدم شینان صف رحمان
که در کام جامی لیسنه ریز
رحمخانه عشقشان مک سفال
بان جردستان از خودش **یا** که هست ز خود سخن لایزال
در آن میخودی بازگشتن تو باش **یا** که حسن المآلی و نعم المآل



